

دربند

مازلم قیورین و دولم لگوی تو

دو ماهنامه دربند، آبان و آذر ۱۳۸۵، سال اول، شماره اول، قیمت ۱۲۰۰۰ تومان

پرونده ویژه

کاظم زاده ایرانشهر

خصایص ایرانیان و عناصر ترقی در فطرت ایرانی
کاظم زاده ایرانشهر، تولستوی ایرانی
مجله ایرانشهر، ایده پردازی برای ایران جوان و آزاد
حسین کاظم زاده ایرانشهر و روح ملی ایرانی

مصاحبه‌ای منتشر نشده

از زنده یاد عنایت‌الله رخصا

اکثر فداییان فرقه دموکرات

از مهاجرین قفقازی بودند

استالین در دهستان غربی اردبیل

با دکوبه‌ی روزگار نو

گزیده‌هایی از یادداشت‌های منتشر نشده

یک سفر به جمهوری باکو

با آثاری از:

حسین کاظم زاده ایرانشهر، داریوش رحمانیان، علیرضا ملایی توانی، نوذر طهماسبی
علیرضا غفاری حافظ، کاظم آذری، ناصر هم‌رنگ، عقاب علی احمدی، مهدی اکبری فر

دوماهنامه فرهنگی تاریخی **دربند**

سال نخست، شماره نخست، آبان و آذرماه ۱۳۹۵

مشاوران علمی:

دکتر حمید احمدی

استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران

دکتر سید محمد منصور طباطبایی

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران

دکتر محمد رضا پاسبان

دانشیار گروه حقوق دانشگاه علامه طباطبایی

دکتر عطاءاله عبدی

استادیار گروه جغرافیای سیاسی دانشگاه خوارزمی

دکتر حبیب‌اله فاضلی

استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه تهران

دکتر حسین نصیری

دکترای مدیریت استراتژیک از دانشگاه تهران

صادق حیدری‌نیا

پژوهشگر و مدیر موسسه نگارستان اندیشه

مسعود عرفانیان

پژوهشگر و نویسنده

احسان هوشمند

پژوهشگر و نویسنده

محمدعلی بهمنی قاجار

پژوهشگر و نویسنده

صاحب امتیاز و مدیرمسئول: **داود دشتبانی**

زیر نظر شورای سردبیری

ویراستار علمی: علیرضا غفاری حافظ

دبیر تحریریه: رضا کدخدازاده

مدیر توزیع و اشتراک: حمیدرضا غدیری

مدیر روابط عمومی: صدیقه مرادزاده

مدیر داخلی: محمد آمره

خطاط نشان: حسین احمدبیگی‌ها

طراح جلد: نجمه حسن‌زاده

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۱۲۰۰۰ تومان

رایانامه: darband.mag@gmail.com

فهرست

خصایص ایرانیان و عناصر ترقی در فطرت ایرانی
حسین کاظم زاده ایرانشهر / ۵

کاظم زاده ایرانشهر، تولستوی ایرانی
داریوش رحمانیان / ۱۵

مجله ایرانشهر و ایده پردازی برای ایران جوان و آزاد
علیرضا ملایی توانی / ۳۳

حسین کاظم زاده ایرانشهر و روح ملی ایرانی
نوذر طهماسبی / ۳۹

ایرانشهر، مصلح میهن پرست و عارف انقلابی
کاظم آذری سیسی / ۵۳

کتابشناسی حسین کاظم زاده ایرانشهر
عقاب علی احمدی / ۷۵

مصاحبه‌ای منتشر نشده از زنده یاد عنایت الله رضا؛
اکثر فداییان فرقه دموکرات از مهاجرین قفقازی بودند
محمد رضا محمدقلیزاده / ۷۷

استالین در دهستان غربی اردبیل
مهدی اکبری فر / ۱۰۱

تداوم فرهنگ ایرانی در دربند
علیرضا غفاری حافظ / ۱۰۷

بادکوبه‌ی روزگار نو، گزیده‌هایی از یادداشت‌های منتشر نشده یک سفر به
جمهوری باکو
ناصر هم‌رنگ / ۱۳۷

مصراع «مانده‌ام در قید و بند و دلم با کوی توست» از بدر شروانی (۷۸۹-۸۵۴ ه.ق) شاعر دربار شروانشاهان است که آن را در زندان ترکان غز مهاجم به اران سروده است. نگارش این مصراع در نشان نشریه به خط شکسته تعلیق، نخستین خط خوشنویسی ایرانی توسط حسین احمدیگی‌ها تنها خطاط کنونی این خط صورت گرفت. شکسته تعلیق ویژه کاتبان دربارها بود و زمینه‌ساز پیدایش دو خط دیگر ایرانی، نستعلیق و شکسته نستعلیق گردید.

در بند یک نشریه مستقل فرهنگی و تاریخی است و از انتقادات، پیشنهادات و مقالات ارسالی مرتبط استقبال می‌کند. دیدگاه‌های نویسندگان مقالات لزوماً بیانگر دیدگاه نشریه نیست

خصایص ایرانیان و عناصر ترقی در فطرت ایرانی

حسین کاظم‌زاده ایرانشهر^۱

در میان صفاتی که هر یک از افراد مردم دارد پاره‌ای صفات دیگر غالب است یعنی آنها را در زیر نفوذ خود گرفته در سایه می‌گذارد. این صفات عالیه را صفات بارزه می‌نامند. مثلاً وقتی که ما مدتی با یک شخص مراودت و معاشرت می‌کنیم این صفات به زودی و پیش‌تر از همه نظر ما را جلب کرد. در اعمال و افکار آن شخص ظهور و بروز می‌کنند و طرز زندگانی و درجه‌ی عقل و کمال او را نشان می‌دهند و به وسیله‌ی این صفات بارزه ما آن شخص را می‌شناسیم و به دیگران معرفی می‌کنیم چنان که هر وقت کسی درباره‌ی اخلاق و چگونگی او از ما بپرسد می‌گوئیم مثلاً فلان آدم با سخاوت و کارکن است و یا با هوش و درستکار است و یا لالایی و بیشعور است و یا متدین و با عفت است و یا به عبارت‌های دیگر که اخلاق امروزی در میان ما معمول کرده است می‌گوئیم فلان کارچاق‌کن و قولچوماق است و یا ناقل و متقلب است و یا صاحب استخوان و کله شق است و یا چاپلوس و بادمجان دور قاب چین و زرنگ (زیرک) است.

مقصود از این معرفی‌ها این است که در این شخص این صفات بر صفات دیگر او غالب است و اعمال و حرکات و افکار او را در دوره‌ی زندگانی اداره می‌کنند.

^۱ - اندیشمند و روزنامه‌نگار ایرانی زاده ۲۰ دی ۱۲۶۲ در تبریز - درگذشته ۲۷ اسفند ۱۳۴۰ در سوئیس

درست
مانند قیود و بن و دلم باقی تو



همین طور است حال ملت‌ها و اقوام. هر یک از این‌ها نیز پاره‌ی صفات دارد که با گذشتن قرن‌ها و سرزدن انقلاب‌ها تغییر نمی‌کنند و اثرات آنها همیشه در حیات سیاسی و اجتماعی آنها باقی می‌ماند. چنانکه سخاوت در قوم عرب و رشادت در ملت ترک و ذکاوت و اخذ جر در قوم یهود و متانت و استقامت در نژاد آنگلو ساکسون و ریاست و عطالت در ملل هند و ظرافت و حدّت در اقوام لاتینی در تمام دوره‌های تاریخی نمایان بوده است.

این صفات عبارت از خصایص نژادی و ارثی و اخلاق اجتماعی ملت هاست که ما آنها را صفات بارز ملل می‌نامیم. در اینجا می‌خواهیم صفات بارزه ملت ایران را معرفی کنیم. وقتی که صفات اجتماعی ملت ایران را می‌خواهیم در نظر بگیریم باید صفات فرد فرد ملت ایران را به کنار بگذاریم زیرا که اخلاق انفرادی غیر از اخلاق اجتماعی است. در میان این صفات اجتماعی که ملت ایران را معرفی می‌کند سه صفت ممتاز پیدا می‌کنیم که همیشه مایه امتیاز و صفات بارزه ملت ایران بوده است. از این سه خصایص اولی ذکاوت و دومی قوه تقلید و سومی تشبث شخصی است.

اگر صفحات تاریخ ایران را با دقت و بصیرت کامل تدقیق کنیم و اگر اعماق روح اجتماعی و اسرار انقلاب‌های سیاسی ایران را بکاویم می‌بینیم که این سه صفت ممتاز در تمام دوره‌های تاریخی ایران حکمرانی کرده است. اگر اخلاق اجتماعی و احوال روحی ایران امروزی را هم از پیش نظر دقت بگذرانیم می‌بینیم که ایران دارای هوش و ذکاوت و قوه تقلید و تشبث شخصی است. ذکاوت ایرانی حتی در اطفال و دهاتیان ایران نیز ظاهر و جلوه گر است بارها معلمین اروپایی از ذکاوت بچه‌های ایرانی اذهار تمجید و حیرت کرده‌اند و حتی تجار و ارباب حرفت ایران نیز در رشته امور خود همیشه نمونه‌ی ذکاوت هوشی و لیاقت بوده‌اند. ظهور این همه مذاهب و طریقه‌های مذهبی و اخلاقی که صفحات تاریخی ایران را پر از خون هزارها نفوس و نگین کرده‌اند دلیلی بر ذکاوت، قوه تقلید و استعداد تجدّد ایرانی است.

این همه انقلاب‌های سیاسی و استیلاها و تغییرات سلطنتی که در ایران از زمان دیرین تاکنون سر زده است همه برهانی است بر قوت تشبث شخصی ملت ایران. این تشبث شخصی قوه‌ای است که ایرانی را به کار کردن با استقلال وامی‌دارد و از پرتو همین قوه است که ایرانی همیشه می‌کوشد سرور باشد نه زیر دست مأمور و از نفوذ همین قوه است که ایرانی جهانگرد است و به هر یک از نقاط روی زمین پای ایرانی رسیده و در هر گوشه جهان به چند ایرانی برخورد می‌کنیم. این سه صفت منبع ترقی و اساس تعالی هر ملت می‌تواند بشود. ملت انگلیس از پرتو این صفات است که مالک رقاب این همه ملت‌ها و مملکت‌ها گردیده است. حکم‌های علوم اجتماعی پرورش دادن این صفات را در اطفال توصیه می‌کنند و ملت هائی را که دارای این قوه‌ها هستند قابل‌ترین ملت‌ها برای تجدد و تمدن می‌دانند. در این حال چگونه می‌شود ملت ایران با این که از سمت این سه صفت بزرگ و این سه قوه سترگ بهره مند است گرفتار این همه خرابی و پریشانی و خواری است. حکمت این وضع را در مقاله زیر شرح می‌دهیم.

عناصر ترقی در فطرت ایرانی

در صورتی که این سه صفت یعنی ذکاوت و استعداد مجدد (قوه تقلید) و تشبث شخص می‌تواند ضامن خوشبختی و ترقی هر ملت بشود و در حالی که ایرانی از این سه قوه بهره کافی دارد پس چرا مایه خرابی و پریشانی ایران گردیده است؟ گویی ملت ایران این قوه‌ها را در مجرای صحیح بکار نمی‌اندازد یعنی آنها را بد اداره و استعمال می‌کند. باید این مسئله را با یک مثال روشن کنیم. هیأت‌های اجتماعی و به عبارت دیگر توده ملت همیشه حکم یک بچه را دارد و حال و اخلاق یک بچه مجال و اوضاع توده‌ی یک ملت را منجر به توافق می‌کند. مثلاً بچه فطرتاً به دست زدن به هر چیز و کنجکاوی کردن و بازی کردن و مالک شدن به هر چیز است. بچه هرگز راحت نمی‌تواند بنشیند. طبیعت او را به جنبش و حرکت سوق می‌دهد و بدین جهت هر چه به دستش بدهند و یا خود گیر بیاورد با

آن بازی خواهد کرد و خود را مشغول خواهد ساخت. گاهی از یک چیز خسته شده و آن را دور می‌اندازد و گاهی برای دست آوردن یک چیز شب تا روز گریه می‌کند. در این حال اگر به دست بچه کتاب‌های قشنگ صورت دار و بازیچه‌های علمی و شوق آور و چیزهای معلومات بخش و خنده‌دار بدهند بچه با آنها مشغول شده بازی می‌کند و ضمناً خیلی چیزها هم یاد می‌گیرد و بعدها از الفبا و آخوند نمی‌ترسد. ولی اگر برعکس در کوچه و بازار رها شود و با بچه‌های بدکردار و بی‌تربیت افت و خیز و بازی کند و از پدر و مادر جز فحش و مزخرفات چیز دیگری نشنود و بازی‌های مضر اخلاق یاد بگیرد قطعاً مانند بچه‌های ایران بوده از الفبا و آخوند هم خواهد گریخت.

همین طور است حال توده‌ی ملت‌ها مثلاً این سه قوه ذکاوت و تقلید و تشبث شخصی ملت ایران را ناچار به صرف کردن قوه دماغ و کوشیدن و جنبش کردن و مشغول شدن با انواع کارها سوق می‌کند و هیچ چیز جلو این احتیاج طبیعی را نخواهد گرفت ولی چون برای استعمال این قوه‌ها مجرای صحیح در دست ندارد و یا در جلو چشمش نمی‌گذارند این است که این قوه‌ها را در راه‌های بد و در کارهای مضر صرف می‌کند. و بدین جهت به جای خوشبختی سبب بدبختی او می‌گردد و مثل این می‌شود که یک شمشیر برنده را به دست یک بچه نابالغ داده باشند. بدین سبب است که می‌بینیم ایرانی ذکاوت خود را در گول زدن، دروغ گفتن، فتنه و فساد انداختن با تملق و چاپلوسی جلب توجه کردن با ریاکاری و دورویی عوام را فریفتن با حيله و تزویر حق را ناحق کردن و مال مردم را خوردن و امثال اینها صرف می‌کند. همچنین استعداد مجدد خود را در تقلید ظاهری کردن از فرنگی‌ها و ملت‌های دیگر نشان می‌دهد مثلاً پس از چند روز توقف در عراق عرب با چفیه و عقال برمی‌گردد و با یک مسافرت به عثمانی افندی می‌شود و فیه می‌گذارد و با چند کلمه یاد گرفتن زبان خارجی زبان خود را فراموش کرد. در هر ده کلمه هفت کلمه خارجی استعمال می‌کند و از خود فرنگی هم فرنگی‌تر می‌شود.

بدین هم اکتفا نکرده پاره ای کلمه‌های خوش آیند را از قبیل آزادی، لامذهبی، رفع حجاب و غیره طوطی وار حفظ کرده مردم عوام را تشویق و تحریک بر ترک تمام شئون ملی نموده کورکورانه همه‌ی حرکات ناشایست فرهنگی‌ها را قابل تقلید و اکتساب و یگانه چاره‌ی ترقی و نجات می‌پندارد.

از اثر سوء استعمال قوه‌ی تشبث شخصی نیز چندین بلا تولید می‌شود. چنان که در هر گوشه‌ی ایران قیام‌ها و عصیان‌ها و انقلاب‌ها سر می‌زند و هر کس کوس استقلال می‌زند و قسمتی از مملکت را سرگرم طغیان و سرکشی و خودسری می‌سازد.

همه این اوضاع ناگوار فقط از اینجا سر می‌زند که قوای فطری ایرانی که فعال و جوال است برای بروز و ظهور خود مجرای دیگری پیدا نمی‌کند و ناچار از بترأ سر درمی‌آورد.

این قوه‌ها مانند یک سیل دایم الجریانی است که هیچ چیز او را از جریان باز نخواهد داشت و او را نخواهد خشکانید ولی اگر مجرای آن را عوض کنیم، جوی‌ها و حوض‌ها در سر راه آن حاضر کنیم. آن وقت استفاده‌ی بزرگ از آن می‌توانیم کرد وگرنه این سیل دمان خانمان‌های ما را ویران، درختان تناور ما را ریشه کن و عمارات عالی ما را سرنگون خواهد ساخت.

حالا باید دید کدام موانعی است که ما را از استفاده کردن از این قوا بازمی‌دارد و به کدام وسیله می‌توان مجرای پاک و آزادی برای فعالیت این قوا تهیه نماییم. اینک ذیلاً می‌نگاریم.

موانع ترقی ایران

پس از فهمیدن خصایص فطری ایران در حقیقت خیلی تعجب‌آور است در صورتی که ما ایرانیان بزرگ‌ترین و مهم‌ترین اسباب ترقی مانند ذکاوت و استعداد مجدد «تقلید» و تشبث شخصی را دارا هستیم. چرا این قدر پریشان و زبون مانده نمی‌توانیم خود را به جاده‌ی ترقی بیندازیم و هر قدر می‌کوشیم تفسیر اصول حکومت می‌دهیم، وضع قانون می‌کنیم، مدارس تأسیس می‌نماییم و عدد مطبوعات می‌افزاییم باز وقتی که از نزدیک و با چشم حقیقت بین

اوضاع مملکت ایران را نگاه می‌کنیم می‌بینیم این تغییرات همه ظاهری بوده و فقط شکل خارجی و به عبارت دیگر پیوست اوضاع ما تغییر یافته و تدبیری در مغز و روح این اوضاع به عمل نیامده است.

حوادث اجتماعی عالم بعضی علت‌های جعلی و آشکار دارد که به نظر هر کس برمی‌خورد و کشف آنها محتاج به تدقیق و تحقیق نیست ولی در پهلوی همان علت‌ها بعضی علل حق هم دارد که آنها در یک نظر دیده نمی‌شوند. و اینها آنقدر عمیق و پنهان و باریک و به همان درجه موثر و نافذ هستند که فقط با تحقیقات موشکافانه پی بدان‌ها می‌توان برد و در حقیقت مولد حقیقی آن حوادث و آن اوضاع این‌ها هستند.

این مطلب را با یک مثال توصیف می‌کنم: وقتی که می‌بینیم تلاطم دریا کشتی‌ها را به تزلزل می‌اندازد و طوفان‌ها و گرداب‌ها برمی‌انگیزد فوری می‌فهمیم که علت این موضوع همان امواج خروشان دریاست که به چشم خودمان می‌بینیم ولی آن حرکات و جریان‌ها و انقلاب‌ها که در ته دریا به عمل می‌آیند و این موج‌ها را تولید می‌کنند از چشم ما پنهان‌اند. ما آنها را نمی‌بینیم و صدای آنها را هم نمی‌شنویم در صورتی که سبب واقعی برای پریشانی و انقلاب دریا همین جریان‌ها و حرکات‌های عمیق و مخفی می‌باشند.

همین طور وقتی اوضاع پریشان ایران را می‌بینیم و علت آن را جستجو می‌کنیم انتظار ما فقط امواج خارجی را می‌بیند و فوری حکم می‌دهیم که خرابی ایران از نداشتن رجال و کفایت است، از بی تربیتی و تستر زنان است. از نفوذ ملاها و تسلط اوهام و خرافات است. از مشکلات القباست از نداشتن قانون است. از نداشتن علم و معارف. از اصول حکومت و تقلب اشراف و اعیان و امثال این‌هاست. بلی این‌ها علت‌های ظاهری است و همان موج‌های نظر و پای دریای و عوام فریبی، خودپسندی و خودپرستی و از خودراضی بودن و کار نکرده و مزد خواستن، بدخواهی و بدگوئی و بدبینی، پست فطرتی و دنائت، ظلم به ضعیفان، رویاه شدن پیش زبردستان و شیر شدن برای گوسفندان، تنبلی و بیکاری و بی‌عاری،

گرفتاری و تریاک و الکل و قماربازی، رشوت و دزدی و چپاول، گذراندن وقت در مسخرگی و شوخی‌های بی‌مزه و امثال آن. افراط و تفریط در هر چیز این‌هاست. دشمنان حقیقی و خانگی ما، این‌هاست. اسباب واقعی بدبختی و پریشانی ما. تا این‌ها را از میان برنداریم تا ریشه این‌ها را نسوزانیم هیچ‌کس از اقدامات ما و زحمتهای ما سودی نخواهد بخشید و اگر برسید پس چه باید کرد ما در جواب می‌گوییم با کمال جسارت و با تمام قوت قلب و متانت به این دشمنانِ جانی اعلان جنگ باید کرد. در شماره آینده ترتیب این اعلان جنگ را خواهیم نوشت.

کاظم‌زاده ایرانشهر، تولستوی ایرانی

دکتر داریوش رحمانیان^۱

حسین کاظم‌زاده ایرانشهر متولد ۱۲۶۳ هجری شمسی و هم‌نسل کسانی مثل عباس اقبال، احمد کسروی، ذبیح‌بهروز است. نسلی که تقی‌زاده نیز با چند سال اختلاف، از ایشان است. این نسل حدود بیست و چند سالی پیش از انقلاب مشروطه به دنیا آمدند. یعنی اواخر سال‌های سلطنت ناصرالدین شاه، کودک و نوجوان بودند و در عنفوان جوانی، عصر مظفری را درک کردند و به انقلاب مشروطه رسیدند. بعد از مشروطه نیز ماجراهای انقلاب مشروطه و گرفتاری‌هایی که این انقلاب و دستاوردهایش پیدا می‌کند و سپس مهاجرت! مهاجرت به غرب، برای بعضی‌ها دائمی می‌شود و می‌روند و می‌مانند، و بعضی‌ها برمی‌گردند.

برای درک بهتر این نسل باید وضعیت ایران در این دوران را از نظر اجتماعی، فرهنگی و سیاسی بررسی کرد. این دوره، از نظر برخی اوج انحطاط ایران است و ذلت و ضعف ایران به نهایت می‌رسد. نفوذ روس و انگلیس در دولت، سرزمین، حکومت و دولت‌مردان ما شدید و عمیق شده است؛ بعضی‌ها روسوفیل و بعضی‌ها انگلوفیل هستند و مصداق این احوال همان جمله مشهور ناصرالدین شاه است که گفت می‌خواهم به شمال کشورم بروم باید از جنوب

^۱ - استاد تاریخ دانشگاه تهران و مدیر اسبق گروه تاریخ دانشگاه تبریز

اجازه بگیرم و می‌خواهم به جنوب کشورم بروم باید از شمال اجازه بگیرم. این چطور حکومتی و پادشاهی‌ای است.

برخی نیز از عنوان «عصر بی‌خبری» برای این دوره استفاده کرده‌اند که البته من چندان با این تعبیرها موافق نیستم و منتقد چنین تعبیری هستم. از نظر اجتماعی و اقتصادی به دلایلی وضع اسفناکی است به دلیل اینکه ایران مواجه با خیل بیکاران است و بسیاری از نیروهای کار ایران تن به مهاجرت می‌دهند و عامل این مهاجرت فقط فقر نیست؛ عومالی همچون ستم، بی‌قانونی، ناامنی، زورگیری و تبعیض نیز دخیل هستند. به ویژه خیلی‌ها به چاه‌های نفت باکو که خیلی رونق پیدا کرده بود و در همین دهه‌های میانی قرن نوزدهم شکوفا شده بود مهاجرت می‌کنند. به خاطر نفت باکو خیلی از کارگران ایرانی آنجا می‌رفتند و یا خیلی‌ها از ترس دولت و گرفتاری‌های سیاسی که داشتند، به عثمانی مهاجرت کردند. شمار قابل توجهی از اندیشه‌گران ایران عصر ناصری و قاجار به استانبول می‌روند و در آنجا قلم می‌زنند و روزنامه و کتاب چاپ می‌کنند.

از نظر اقتصادی و اجتماعی وضع دولت بحرانی است و دولت عملاً فلج است. خزانه عامره در حقیقت خزانه مخروبه است و آنقدر وضع دولت به لحاظ اقتصادی خراب است که تن به فروش خالصجات می‌دهند و زمین‌های دولتی و سلطنتی فروخته می‌شود تا پولی به دست بیاورند؛ همین سیاست باعث شکل‌گیری یک نظام ارباب رعیتی جدیدی در ایران می‌شود که آقای عبداللہیان اسم آن را نظم ارباب غایب گذاشته است. یک طبقه جدیدی شکل می‌گیرد به نام ملاک که مانند زمین‌داران قدیم نیستند که آبا و اجدادشان در روستاها زمین‌دار بودند و در مناطق خودشان ریشه داشتند. افراد ثروتمند زمین‌ها را از دولت و روستاییان خریداری می‌کنند و بدون آنکه در روستاها حضور داشته باشند از عایدات مالی آن استفاده می‌کنند. همزمان، بحران ارزی نیز وجود دارد. نوسانات شدید در قیمت طلا و نقره فشار فراوانی به دولت می‌آورد. در در یک کلام، دولت مفلس است!

در ساحت فرهنگی نیز بی‌قانونی، بی‌سوادی، جهل و خرافات را شاهدیم. خرافات به شدت در جامعه موج می‌زند و اکثریت جامعه بی‌سواد و نسبت به تحولات جاهل است. این وضعیت باعث می‌شود که منورالفکرها در پی علاج باشند و البته در پی ریشه‌ها و علل این نابسامانی‌ها؛ که چرا ایران گرفتار این وضعیت شد.

این وضعیت نابهنجار ایران، در روح جوانی به نام حسین کاظم‌زاده (که بعدها خود را ایرانشهر می‌نامد) تأثیر زیادی می‌گذارد. حسین کاظم‌زاده در تبریز است و اهل فکر و مطالعه و تحقیق است. با مجامع تحول‌خواهان و اصلاح‌طلبان که در آنجا شکل گرفته، ارتباط می‌گیرد. انقلاب مشروطه درمی‌گیرد و حسین کاظم‌زاده به تهران می‌آید و سپس مهاجرت می‌کند و به ترکیه می‌رود. از آنجا به اروپا و انگلیس و بعد به آلمان می‌رود و در آلمان می‌ماند.

در آن دوران اولیه، یعنی آن بیست سال ابتدایی زندگی حسین کاظم‌زاده ایرانشهر، ایران در تب‌وتاب اصلاح‌طلبی و فکر اصلاحات و ترقی است. در همین احوال انقلاب مشروطه می‌شود؛ انقلاب مشروطه آرمان‌های بزرگی برای عزت‌مندی دارد. آرمان انقلاب مشروطه این است که استقلال ایران حفظ شود، چون استقلال رو به نابودی بود؛ به ویژه وقتی قرارداد ۱۹۰۷ منعقد می‌شود.

از نظر متفکران و نخبگان جامعه ایران بعدها این‌گونه تعبیر می‌شود که انگار دو طرف به گردن ایران نحیف طناب انداخته و دارند او را خفه می‌کنند. ملک‌الشعراى بهار این را در تاریخچه احزاب سیاسى‌اش می‌گوید و ادامه می‌دهد در انقلاب اکتبر انگار یک طرف از این‌ها رحمش آمد و لنین سر طناب را رها کرد و گرنه ایران داشت می‌مرد. البته خیلی قبل‌تر از آن تعبیر مشابه‌اش را قائم‌مقام به سفیر وزیر مختار انگلستان گفته بود که ایران بین دو قدرت شمالی و جنوبی مثل شکار نیمه‌جانی است و این دو هم مثل شیران درنده‌ای که به

این شکار خیره شده و می‌خواهند پاره‌اش کنند. ایران چنین وضعیتی داشت. بین دو سنگ آسیاب گیر کرده بود و داشت له می‌شد.

یکی از جریان‌های فکری منورالفکری این دوره جریانی است که امروزه به باستان‌گرایی موسوم است. میرزا فتحعلی آخوندزاده از پرچم‌داران بزرگ این جریان فکری در آن زمان بود. میرزا آقاخان کرمانی نیز از نمایندگان این جریان است؛ در دوره مشروطه تا دوره رضاشاه و حتی محمدرضا شاه بزرگترین پرچم‌دار این جریان ابراهیم پورداود، مفسر مشهور اوستا است.

جریان باستان‌گرایی گناه انحطاط و زوال ایران را به گردن عرب و اسلام و چیرگی عنصر بیگانه بر ایران می‌داند و معتقد است که ما در ایران باستان شکوه و اقتدار و عظمت، نظم و رفاه، امنیت، آبادانی و عمران، و در حقیقت فلسفه، حکمت و فرزاندگی و دانایی داشتیم اما در دوران بعد از اسلام به ویژه در سده‌های اخیر گرفتار بی‌نظمی، آشفتگی، اغتشاش، هرج-ومرج، استبداد لجام‌گسیخته، بی‌قانونی، تبعیض، فساد و به‌ویژه خرافات و تاریک‌اندیشی شدیم.

این فکر روند رو به رشدی پیدا می‌کند و اذهان را به خود جلب می‌نماید. البته تنها با یک شکل از جریان باستان‌گرایی روبرو نیستیم. می‌شود گفت که در شکل‌های مختلف باستان‌گرایان و باستان‌گرایی‌ها داریم. برخی از گروه‌های باستان‌گرا به آن معنا دوگانه ایران بعد از اسلام و ایران قبل از اسلام، یا فرهنگ باستانی اصیل و فرهنگ ایران دوره اسلامی غیر اصیل و تقابل این دو را مطرح نمی‌کنند بلکه با وجود آنکه از دوره باستان سخن می‌گفتند و آن را دوره‌ای درخشان می‌دانستند و باستان‌گرا بودند، به دوران اسلامی و به خود دین اسلام نیز اعتقاد داشتند و به نوعی تعادل قائل بودند.

ایران‌شهر جزء همین گروه باستان‌گرایان متعادل است و اندیشه‌اش با باستان‌گرایان خیلی تندرو مثل آخوندزاده و پورداود نیست. آخوندزاده تمامی گناه انحطاط و زوال ایران را به

گردن عنصر تازی، نژاد عرب و دین اسلام می‌اندازد. پورداود هم خیلی تندتر این کار را می‌کند و از ایران باستان مدینه فاضله‌ای در برابر ایران دوره اسلامی می‌سازد؛ پورداود رشد علمی و فکری در دوره اسلامی را انکار نمی‌کند اما اساساً به دین اسلام بدبین است و دین اسلام را یک دین ضد عقل، ضد علم، ضد تجدد و ضد ترقی و پیشرفت و تعالی و عزت و عظمت می‌داند. بنابراین نسخه‌ای که برای جامعه می‌پیچد این است که به آن مدینه فاضله کهن و آیین کهن باستانی و نیاکانی برگردیم و دین اسلام را رها کنیم و تا ره‌ایش نکنیم دردهایمان علاج نمی‌شود.

حسین کاظم‌زاده ایرانشهر چنین نیست. او برای روح ایرانی و تشیع جایگاه بزرگی قائل است و قائل به این است که یک نوع پیوند بین مذهب تشیع و روح ایرانی و فرهنگ کهن ما برقرار شده و این را باید پاس داشت. در حقیقت یک نوع تلفیق و پیوند صورت گرفته است. کاظم‌زاده ایرانشهر را در بعد تفکر دینی - البته اینها را با احتیاط می‌گویم - می‌شود یک اصلاح طلب دینی تلقی کرد. به این معنا که به اصلاح دینی باور داشت و معتقد بود رسومات خرافی و عناصری که به شکل زائد به آن چسبیدند، باید زدوده و پیراسته شوند. از این بابت می‌توان وی را جزء آنهایی که در پی اصلاح فکر و معرفت دینی بودند قلمداد کرد.

من یک طرح پژوهشی ناتمام در زمینه تاریخ فکر اصلاح تفکر دینی از سید جمال و حتی از پیش از آن، تا روزگار خودمان دارم. یکی از کسانی که به او توجه داشتم کاظم‌زاده ایرانشهر بود. ایرانشهر یک پدیده خاص و استثنائی است؛ شخصیتی مثل شهید مطهری به آثار ایرانشهر اقبال و توجه دارد و به طور مثال از نظریات کتاب تداوی روحی‌اش استفاده می‌کند؛ چون ایرانشهر عارف است و عارفانه به دنیا نگاه می‌کند. نگاهش نگاه ماتریالیستی و الحادی نیست؛ نگاه الهی و خدایی است. شاید بشود کاظم‌زاده ایرانشهر را تولستوی ایرانی نامید. او در آلمان صاحب یک مکتب عرفانی است و در آلمان به او از این بابت اقبال داشتند. بسیاری از آثار حسین کاظم‌زاده ایرانشهر نیز به زبان آلمانی نوشته شده و بسیاری از

آثار ایشان اصلاً چاپ نشد چون اکثراً دست نوشته است. علاوه بر نگاه عارفانه نهاد و سازمان نیز تأسیس کرده است. مؤسسه انتشاراتی، مدرسه و مکتب به وجود آورده و مدعی این بوده که یک مکتب فکری و شاید بشود گفت یک آیین اصلاح فرهنگی و روحانی ایجاد می‌کند.

ایران‌شهر از نژاد نو و راه نو در تعلیم و تربیت سخن می‌گفت. راجع به ایران‌شهر کار بسیاری باید انجام شود و کسی هم که کار می‌کند باید هم فرانسه و هم آلمانی بداند، چون ایران‌شهر نوشته‌های زیادی به زبان آلمانی دارد.

مجله ایران‌شهر بعد از جنگ جهانی اول و در اواخر قاجاریه منتشر می‌شود و بسیار مجله مهمی است. این مجله، باید به چشم یکی از اسناد و منابع آن دوران بررسی شود. این مجله از نظر فکری با اقبال بسیار خوبی در جامعه ایران و در بین روشنفکران مواجه می‌شود و نسبت به فکر ایران‌گرایی و باستان‌گرایی و تحولات ایران و تحولات سیاسی موضع دارد. راجع به رفت و آمد دولت‌ها و بی‌ثباتی‌ای که پیدا کردند از جمله راجع به غوغای جمهوری خواهی که سال ۱۳۰۲ برمی‌خیزد مجله ایران‌شهر جمهوری خواه است معتقد است اگر ایران جمهوری شد وضع خوب می‌شود.

در این مجله به ویژه دو موضوع خیلی پررنگ است. یکی فکر اصلاح نظام تعلیم و تربیت؛ یعنی همان اندیشه‌ای که در آن دوران، خود ایران‌شهر یکی از پیشوایانش بود. اندیشه‌ای که عباس میرزا، امیرکبیر و قائم مقام با اعزام دانشجو به خارج و مدرسه‌سازی پیشقراولان آن بودند. منتها ایران‌شهر صاحب ایده و اندیشه و راه نو در این رابطه بود. در این مجله مقالات متعددی در زمینه تعلیم و تربیت است.

این مجله در زمینه پروژه انحطاط‌شناسی یا علت‌شناسی انحطاط که پروژه خود من است، حائز اهمیت است. یعنی حرف‌هایی که ایران‌شهر یا نویسندگان دیگر در مورد علل و عوامل انحطاط ایران و تاریخ زوال ایران در مقاله‌های این مجله می‌نویسند و چاپ می‌شود. به طور

مثال راجع به استبداد سیاسی، بی قانونی، تاریک اندیشی و خرافات و تأثیر آن بر اخلاق عمومی. مجله ایرانشهر مثل دیگر مجلات آن زمان نظیر کاوه و نامه فرنگستان راجع به وضعیت اجتماعی ایران بحث های مهمی را مطرح می کند.